

## بررسی محتوایی واژه‌های «تفکر» و «شعور» در فواصل آیات قرآن کریم

دکتر شاهرخ محمدبیگی<sup>۱</sup>

دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،  
شیراز، ایران

فاطمه گل‌پیچ<sup>۲</sup> ©

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شیراز،  
شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۴ آذر ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۶ بهمن ۱۳۹۷؛ تاریخ انتشار: ۸ اسفند ۱۳۹۷)  
هدف بعضی از آیات در بیان نشانه‌ها، «تفکر» در جهت کشف مقاصد نهایی خلقت است. «شعور» نیز از مباحث مهم قرآنی بوده که آیاتی را در قرآن کریم به خود اختصاص داده است. خداوند متعال بارها در قرآن انسان را به «تفکر»، «تذکر» و «تعقل» دعوت کرده است. افزون‌براین، حتی در آیاتی «عدم تفکرواندیشیدن» را توییح و ملامت کرده است؛ لذا در این پژوهش به بررسی محتوایی آیاتی پرداخته‌ایم که در فواصل آیات از ریشه‌ی «فکر» و «شعور» استفاده شده است. این پژوهش به دو فصل تقسیم می‌شود که فصل اول آن راجع به «تفکر» و فصل دوم آن درباره‌ی «شعور» است. هر فصل شامل دو بخش است که در آن‌ها ابتدا واژه‌ها را از لحاظ لغوی و سپس از دیدگاه تفسیری بررسی کرده‌ایم. در دیدگاه تفسیری به تحلیل انفرادی آیه‌ها به‌طور جداگانه و نیز به تحلیل محتوایی آیه‌هایی که انسان را به «تفکر» سوق داده‌اند و همچنین آیه‌هایی که از «عدم شعور و درک صحیح» صحبت کرده‌اند، پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: قرآن، آیه، تفکر، اندیشه، شعور، ادراک، فهم.

<sup>۱</sup>E-mail: sh\_beygi@yahoo.com

<sup>۲</sup>E-mail: golpich\_m@yahoo.com

©(نویسنده مسؤول)

## مقدمه

خداوند متعال در بعضی آیات با بیان نشانه‌ها، انسان را به «تفکر»، جهت کشف مقاصد نهایی خلقت فرا می‌خواند و در برخی به صورت قصص و مثل آورده و غرض را تفکر و اندیشه به منظور درس گرفتن می‌داند. در آیاتی به تفکر برای پی‌بردن به راز زندگی مخلوقات از جمله حشرات و تفکر در پدیده‌هایی از قبیل فروفرستادن باران و سیراب‌شدن موجودات اعم از انسان‌ها، حیوانات و گیاهان و همچنین گسترده‌گی زمین و وجود کوه‌ها و رودها و جفت قراردادن میوه‌ها، خلقت شب و روز و در پی هم آمدن آن‌ها، آفرینش همسر و قراردادن مودت و رحمت بین آن‌ها دعوت می‌نماید. تفکر در قدرت پر مرگ و حیات و خواب و بیداری نمونه‌های دیگری است که در همه‌ی آن‌ها نشانه‌هایی بر قدرت و ربوبیت خداوند متعال و قادر بر همه چیز موجود است.

خداوند انسان را بر حیوان به سبب نعمت اندیشه برتری داده است، چراکه اگر قدر و منزلت آن را دریابد و به کار ببندد، می‌تواند به بالاترین مراتب ترقی و کمال برسد و چنانچه نسبت به آن بی‌توجهی کند و قدر آن را نداند، مرتبه‌ی او از حیوان پست‌تر می‌شود. با دقت نظر در قرآن کریم، به آیاتی برخورد می‌کنیم که اندیشیدن را ارج نهاده‌اند و انسان را به این سمت سوق می‌دهند که نیروی تفکر و اندیشه را راهنما و رهبر خود قرار دهد و به آن تکیه کند؛ در روایات نیز تصریح شده است که هیچ عبادتی همانند تفکر نیست و با ساعتی تفکر برتر از هفتاد سال عبادت است. اثر تفکر در آیات الهی و شگفتی‌های آفرینش این است که انسان را به ایمان صحیح راهنمایی می‌کند و او را به این نکته رهنمون می‌سازد که این همه کارهای شگفت و نظام‌مند تنها از خالق که زنده و پابرجاست و قدرتمند و بی‌نیاز از همه چیز و همه‌کس است، به وجود آمده است (عضیمه ۱۳۸۷، ۱۴۵ تا ۱۵۰؛ دایرةالمعارف قرآن کریم ۱۳۸۹، ج ۸، ۳۹۱ تا ۳۸۴).

«شعور» نیز از مباحث مهم قرآنی هست و آیاتی را در کتاب مقدس قرآن کریم به خود اختصاص داده است و مانند «تفکر» در قرآن محتوای این قسم از آیات نیز متفاوت است. «شعور» به معنای ادراک صحیح و دقیق است و بررسی آن در فواصل آیات<sup>۱</sup> قرآن از اهداف این پژوهش است. آیاتی که اعمال و رفتار برخی افراد را ناشی از نداشتن درک صحیح آنان می‌داند و حتی در مواردی نیز آنها را سرزنش می‌کند. قرآن، تکذیب کردن آیات الهی در مورد ناگهانی آمدن عذاب و قیامت را به خاطر عدم درک و شعور صحیح می‌داند و عدم ادراک دقیق درباره‌ی حیات برزخی را (کسانی که جانشان را در راه خدا فدا کردند)، ناشی از عدم درک اوضاع پیرامون و نیز در نتیجه‌ی برخی از رفتارهای سرزده بیان می‌کند و

<sup>۱</sup> فواصل به معنای کلمات انتهایی آیه است.

همچنین آیات مربوط به منافقین و کافران و عده‌ای از اهل کتاب در مورد متوجه‌نبودن و درک‌نکردن حقیقت اعمال و رفتارشان و نیز عدم ادراک سنت خداوند در زمینه‌ی حقیقت افزونی در مال و فرزندان کافران به‌شمار می‌آورد.

بنابراین در ادامه ضمن بررسی دو واژه‌ی «تفکر» و «شعور» ابتدا از لحاظ مفردات قرآن و سپس به موشکافی آیات در این زمینه می‌پردازیم.

### فصل اول: تفکر

#### تفکر از دیدگاه لغوی

۱. فکر (به فتح یا کسر اول) اندیشه، تأمل و به‌عبارتی فکر، اعمال نظر و تدبیر برای به‌دست‌آوردن واقعیت‌ها و عبرت‌هاست (قرشی بنابی ۱۳۷۱، ج ۵، ۱۹۹).
  ۲. «تفکر کوشش و جولان آن نیرو به اقتضای عقل و خرد است و این نیرو ویژه‌ی انسان است و در حیوان نیست. در روایت داریم که در نعمت‌ها و آثار و آیات خدا بیندیشید و در ذات وجود او تفکر نکنید زیرا خداوند منزّه است از اینکه با شکلی یا صورتی توصیف شود. تفسیری که راغب به‌کمک حدیث بالا از واژه‌ی تفکر می‌کند همان معنی حکما و فلاسفه است. یعنی تفکر عبارت است از جولان خاطره و اندیشه در صورت ذهنی به‌سوی شیء محسوس خارجی و برگشت فکر از آن‌شیء به آن خاطره، این رفت‌و‌برگشت اندیشه برای اثبات شیء محسوس را تفکر می‌گویند و تا از چیزی اثر ذهنی در وجود انسان نباشد اصولاً تفکر و اندیشه درباره‌ی آن چیز بی‌اساس است و چون بشر تصویری از ذات وجود خدا در ذهن نمی‌تواند داشته باشد؛ پس تفکر درباره‌ی او ناممکن است؛ اما در آثار و آیات خلقت که محسوس‌اند به‌خوبی می‌توانیم بیندیشیم و به وجود مؤثر در کل وجود عالم پی ببریم و شناسایی حاصل کنیم.» (راغب اصفهانی ۱۳۶۹، ج ۳، ۸۶)
  ۳. فکر: دراصل از ماده‌ی «فکر» به‌معنی اندیشه و در امری دقیق و باریک‌شدن است؛ لذا دستگاه آفرینش همه از روی حکمت و مصلحت و هدف معینی آفریده شده که همگی نشانه‌ی وحدانیت خداوند است (شریعت‌مداری ۱۳۷۵، ج ۳، ۴۸۹).
  ۴. فکر: «به‌معنای نوعی سیر و مرور بر معلومات موجود حاضر در ذهن است تا شاید از مرور در آن، و یک‌بار دیگر در نظر گرفتن آن، مجهولاتی برای انسان کشف شود.» (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۲، ۳۷۳)
  ۵. تفکر: توجه‌دادن قلب همراه اندیشه در دلایل آن است (عسکری ۱۳۹۰، ۵۵).
- حال که واژه‌ی «تفکر» از دیدگاه لغت‌شناسان به‌طور مختصر بررسی شد در ادامه، این واژه را در آیاتی از قرآن کریم بررسی می‌کنیم.

تفکر از نگاه تفسیر

براساس فهرست استخراج شده از المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم (عبدالباقی ۱۳۹۴)، خداوند در فواصل آیات، ۱۳ مرتبه انسان را به «تفکر» فرا می‌خواند و در این آیات «تفکر» را به صورت صیغهی غایب و مخاطب درباب تفعُّل به کار برده است.

تعدادی از این آیات در قالب مثل و احکام، برخی در مورد آفریده‌های خداوند اعم از پدیده‌های جوی، جانوری و انسانی و برخی در مورد قصص، انسان را به «تفکر» دعوت می‌کند که در ذیل به دسته‌بندی موضوعی ایشان می‌پردازیم.

۱. «تفکر» در زمینه‌ی حقیقت برخی از گناهان و احکام صادره‌ی الهی

خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا آثَرٌ مِّنْ نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَفْوُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (در باره‌ی شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و گناه هر دو از سودشان بیش‌تر است. و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از آنچه افزون بر نیاز است. خدا این‌گونه آیاتش را برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید.) (بقره: ۲۱۹/۳)

همان‌طور که از آیات قرآن برمی‌آید یکی از مواردی که به دلیل رایج‌بودنش در زمان جاهلیت به یک دفعه تحریم نشد؛ بلکه تدریجاً حکم حرمت آن نازل شد، شراب بود. خداوند در این آیه ۲ نکته را گوشزد می‌کند:

الف. تشویق مردم به تفکر پیرامون خود؛

ب. عدم رضایت به تقلید کورکورانه.

درست است که قرآن مردم را به اطاعت مطلق از خدا و پیامبر دعوت می‌کند؛ اما آنان را از تقلید بی‌چون و چرا بر حذر می‌دارد و مردم را تشویق می‌کند که با فکر و عقل خود در این مسیر گام بردارند و نیروی فکر و اندیشه را به کار برند و نسبت به پیرامونشان و حقایقی که وجود دارد از مبدأ و معاد و اسرار طبیعت بحث کنند و در قوانین زندگی فردی و اجتماعی بیندیشند تا در همراهی حقیقت برایشان روشن شود و راه درست را انتخاب کنند، همان راهی که به سعادت دنیوی و اخروی‌شان ختم می‌شود. خداوند با تبیین این‌گونه آیات می‌خواهد پرده از علل احکام و شرایع بردارد و نوعی روشنگری در مورد این‌گونه علوم و معارف در بشر به وجود آورد زیرا واژه‌ی «إِثْمٌ» در این آیه به معنی ذنب «گناه» است. و اِثْمٌ گناهی است که انسان را از رسیدن به سعادت بر حذر می‌دارد و بر اثر شقاوتی که در او پدید می‌آید، محرومیت از نعمت‌های دیگر را به دنبال دارد. شراب‌خواری ضررهای مادی و اجتماعی زیادی به دنبال دارد که نه تنها خود فرد بلکه اجتماع و دیگر مردم را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد و «میسر» هم که

در لغت به معنای قمار است به این دلیل از مصادیق اثم شمرده شده که قمارباز به آسانی و بدون رنج و سختی مال دیگران را نصیب خود می‌کند. پس خداوند در این آیه انسان را به «تفکر» در مورد نتایجی که از این دو گناه ناشی می‌شود، دعوت می‌کند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۲، ۲۸۸ تا ۲۹۵).

۲. در مواردی خداوند با آوردن مثل از انسان می‌خواهد که بیندیشد.

اول: ﴿أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفَاءُ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ إِنَّكَ أَنتَ الْبَصِيرُ﴾ (آیا یکی از شما دوست دارد که او را بوستان از درختان خرما و انگور باشد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و برای وی در آن بوستان از هرگونه میوه و محصولی باشد درحالی‌که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ناتوان [و خردسال] است؟ پس گردبادی که در آن آتش سوزانی است به آن بوستان برسد و یکپارچه بسوزد. [ریا و منت و آزار به‌همین صورت اتفاق را ناپود می‌کند] این‌گونه خدا آیاتش را برای شما توضیح می‌دهد تا بیندیشید. (بقره: ۲۶۶/۲)

در این آیه خداوند مثل آورده از پیرمردی که در سن پیری باوجود داشتن بچه‌های خردسال باغی از درختان دارد و این تنها سرمایه‌اش است، ناگهان تندبادی از آتش می‌آید و یک شبه باغش می‌سوزد و این پیرمرد نه خودش جوان است که باغ را دوباره به‌عمل آورد و نه فرزندان خردسالش می‌توانند از عهده‌ی آن برآیند. حقیقت این آیه در مورد کسانی است که اتفاق می‌کنند؛ اما با منت و آزار آثار آن را از بین می‌برند گویی اصلاً چنین عمل نیکی انجام نده‌اند. البته منشأ این رفتار می‌تواند حب شدید مال، بخل، تکبر و خودپسندی باشد و این‌ها بیماری‌هایی هستند که مالکیت نفس را از انسان می‌گیرند و راهی برای تفکر و اندیشه از اعمال و رفتار سرزده از فرد باقی نمی‌گذارند چراکه اگر انسان راه «تفکر» را نمی‌بست، مرتکب چنین خطا و اشتباهی نمی‌شد (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۲، ۶۰۲ و ۶۰۳).

دوم: مورد دیگر آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی حشر است که خداوند در آن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم‌پاشیده می‌دیدید. و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا بیندیشند.) (حشر: ۲۱/۵۹)

در این آیه خداوند مثل کوه با آن همه عظمتش را زده است که اگر قرآن که مشتمل بر معارف الهی و عبرت‌ها و مواظظ و وعده و وعید است، بر کوه نازل می‌شد این کوه با همه‌ی هیبتی که دارد از ترس در برابر عظمت خدا متلاشی می‌شد. حال، آیا انسان سزاوارتر از کوه نیست در این مسئله که در اثر تلاوت قلبش، خضوع و خشوع در برابر حق تعالی پیدا کند؟ علت اینکه تکلم از مع‌الغیر به غیب می‌رود، بر علت حکم دلالت می‌کند که اگر کوه با همه‌ی عظمتش نرم می‌شود علت این است که قرآن کلام

خداست و این مثل را برای این زده‌اند که عظمت و منزلت قرآن برای مردم بیش‌تر معلوم شود، زیرا مشتمل بر معارف عظیمی است تا مردم در آن «تفکر» کرده و حقایق را بجویند و به همان سعادت که مدنظر قرآن است، راه یابند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۹، ۳۸۰).

سوم: خداوند همچنین در آیه ۲۴ سوره یونس مثلی دیگر از حقیقت امر زندگی زودگذر دنیا ازیاب استعاری تمثیلی می‌آورد که مثل این دنیا از حیث موقتی و زودگذر بودنش بهمانند آبی می‌ماند که از آسمان نازل می‌کنیم و زمین هم رشد و نمو خودش را از حیث سرسبزی می‌کند؛ پس به‌ناگاه صاعقه‌ای فرود می‌فرستیم و همه چیز را به یکباره نابود می‌کنیم گویی چنین چیزی وجود نداشته است. این آیات قدرت ماست و مثلی که زده شد عبرتی است که اگر عبرت‌گیرنده‌ای باشد با شنیدن و تفکر درباره‌ی آن عبرت گیرد (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۰، ۵۲).

۳. در آیاتی خداوند آفریده‌هایش را عنوان می‌کند و آن‌ها را نشانه‌ی قدرت و لطف و رحمت خود می‌داند و آن‌ها را نشانه‌هایی بیان می‌کند برای مردمی که می‌اندیشند و با تفکر در آن به قدرت و عظمت خدا پی می‌برند.

اول: ﴿لَقَدْ كَلَّمْنَا كَلْبًا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْتَلْقَىٰ سَبِيلَ رَبِّكَ ذَلَّالًا يُخْرِجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ فِيهِ سِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (آن‌گاه از همه‌ی محصولات و میوه‌ها بخور، پس در راه‌های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندها] برو؛ از شکم آن‌ها [شهدی] نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه‌ای است [بر قدرت و لطف و رحمت خدا] برای مردمی که می‌اندیشند.) (نحل: ۶۹/۱۶)

در این آیه، زندگی سراسر الهام‌بخش زنبور عسل که یکی از مخلوقات خداست، بیان شده است و علت اینکه خداوند در آخر آیه انسان را به «تفکر» دعوت می‌کند شاید این باشد که سراسر زندگی زنبور عسل جزو عجایب است و اسرارش جز با «تفکر» برای انسان کشف نمی‌شود و از این‌ نظر، زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر می‌کنند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۴۲۵).

دوم: در همین دسته‌ی آفریده‌ها، آیاتی‌ست که خداوند آفریده‌های خود را که شامل میوه‌ها، گیاهان، حیوانات و آفریدن زمین و کوه‌ها و آب‌ها و شب و روز هستند، بیان می‌کند و می‌فرماید: «میوه‌ها راکه هم انسان هم حیوان از آن ارتزاق می‌کنند را آفریدیم که این تدبیر عمومی و وسیع، حجتی بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و نشانه‌ای‌ست برای مردمی که تفکر می‌کنند.» (نحل: ۱۱/۱۶)

سوم: همچنین نظم بین این آفریده‌ها را ذکر می‌کند که همگی تدبیر متصل و واحدی‌ست از حکیمی مدبر و بی‌شریک در ربوبیت که آدمی را به «تفکر» در آن وامی‌دارد چراکه «تفکر» است که انسان را



متوجه خالق چنین نظام هدفمندی می‌کند، خالقی که در ربوبیتش شریکی ندارد و در قدرتش مقهور کسی نمی‌شود و نسبت به تمام موجودات به‌خصوص انسان عنایت ویژه‌ای دارد تا او را به‌سوی سعادت جاودانه‌اش سوق دهد (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۱، ۳۹۶ تا ۳۹۹).

چهارم: پس خداوند همه‌ی آنچه را در آسمان و زمین است و از ناحیه‌ی خود اوست، مسخر انسان کرده است، به‌طوری‌که در ایجاد آن‌ها، آثار و خواصی بر هر یک بار کرده که ناشی از ارتباط آن‌ها با یکدیگر است و این ارتباط نظام خاصی را در آن‌ها به‌وجود آورده که با زندگی انسان‌ها مرتبط است و به‌خاطر همین نظام هدفمند که مرتبط با زندگی انسان برنامه‌ریزی شده، انسان را به «تفکر» سوق می‌دهد (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۸، ۲۴۶). در این زمینه آیات (رعد: ۳/۱۳) و (جاثیه: ۱۳/۴۵) مؤید این مطلب‌اند. پنجم: یکی دیگر از آیاتی که نشانه‌ی قدرت و ربوبیت خداوند است مسئله‌ی ازدواج و جعل مودت و مهربانی بین زن و مرد و همچنین قدرت بر قبض روح کردن انسان است (روم: ۲۱/۳۱) و (زمر: ۴۲/۳۹).

از آنجاکه هر یک از زن و مرد به‌خاطر نقص و کمبودی که دارد به‌سمت مقابل احتیاج پیدا می‌کند، خداوند مسئله‌ی ازدواج را در هر دو به‌ودیعۀ نهاده و مودت را بین‌شان قرار داده است چون مودت همان محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر می‌شود. یکی از جلوه‌گاه‌های این آیه خانواده است زیرا زن و شوهر به‌محبت هم احتیاج دارند و این محبت را نسبت به فرزند کوچک‌شان هم که دچار ضعف و عجز است، به‌کار می‌برند چراکه اگر این رحمت و مودت نبود نسل بشر به‌کلی منقطع می‌شد. این آیه انسان را به «تفکر» در مورد اصول تکوینی خودش وا می‌دارد تا ببیندش آن اصول مرد و زن را به تشکیل خانواده کشانده است و در اثر آن اجتماعی از انسان‌ها پدید آمده‌اند؛ پس انسان با اندیشیدن در این آیات، متوجه تدابیر خدای متعال در مورد موجودات می‌شود که به‌دنبال آن انسان را در زندگی دنیایی و اخروی به‌کمال می‌رساند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۶، ۲۴۹ و ۲۵۰).

ششم: همچنین در آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی زمر، خداوند قدرت‌ش را بر قبض روح کردن انسان مطرح می‌کند و اینکه خواب هم یک نوع مرگ است با این تفاوت که خواب قبض روحی‌ست که در آن برگشت دوباره‌ی روح به بدن امکان‌پذیر است؛ ولی مرگ قبض روحی‌ست که برگشت ندارد و خداوند این نشانه‌ها را بیان فرمود تا مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه شوند که تدبیرکننده‌ی امور آنان خداست و همه‌چیز تحت اراده‌ی اوست و همگی روزی به‌سوی او بازمی‌گردند تا در محضر خداوند به حساب‌های‌شان رسیدگی شود (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۷، ۴۰۸).

۴. از دیگر آیاتی که خداوند غرض از آن‌ها را «تفکر کردن» بیان می‌دارد آیاتی‌ست معروف به قصص قرآنی (اعراف: ۱۷۶/۷).

این آیه‌ها تنها درصدد بیان کردن مثل نیستند؛ بلکه بیان وقایعی است که قبلاً اتفاق افتاده‌اند. در یکی از این آیات، خداوند داستان یکی از بندگانش (بلعم باعورا) را مطرح می‌کند که دریاطن، او از آثار بزرگ الهی پرده برداشت و در نتیجه حقایق برای او روشن شد؛ اما به دلیل میل به لذات نفسانی و دنیوی که ملازمت دائمی با آن‌ها داشت از راه حق جدا شد و شیطان نیز به دنبال او رفت. از طرفی، مشیت خداوند هم بر هدایت نکردن مردم ظالم و دل‌بسته به زندگی خاکی قرار گرفته است. در ادامه خداوند مثل چنین شخصی را مثل سگی می‌داند که چه او را منع کنی و زجر دهی و چه به حال خود رهاش کنی، زبان بیرون می‌آورد؛ پس چنین شخصی که پیروی از هوای نفس می‌کند و از خدا روی می‌گرداند و دست از کار خود بر نمی‌دارد و مدام به تکذیب آیات می‌پردازد؛ درحالی‌که آیات ما کم نیستند و همواره آیات ما را به حواسش احساس می‌کند. پس مطرح کردن داستان برای این است که مردم در حقایق «تفکر» کنند و از راه باطل بیرون آیند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱، ۴۳۴ و ۴۳۵).

۵. همچنین در آیهی دیگری خداوند می‌فرماید: «ما پیامبران را با بیئات و زیر فرستادیم که عبارت است از ادلهی روشن و دلالت‌کننده بر حقایق رسالت و کتاب‌های نازل شده بر ایشان تا آنچه را که تدریجاً برای مردم نازل می‌شود، بیان کنی.» (نحل: ۴۴/۱۶)

قرآن برای همه‌ی بشر نازل شده است؛ اما دلیل اینکه خداوند پیامبر را مورد خطاب قرار داده این است که معارف الهی بدون واسطه به انسان نمی‌رسند و این همان رسالتی است که به واسطه‌ی وحی به شخص ابلاغ می‌شود تا مردم تفکر کنند و بفهمند آنچه را آورده‌ای از ناحیهی خداست؛ «زیرا فکر کردن درباره‌ی زندگی تو بهترین راهنمای ایشان است تا متوجه شوند شرایطی که تو در آن بزرگ شدی، چنین سرنوشتی را برایت ایجاب نکرده است؛ بلکه خداوند با علم خود تو را عالم کرد و به سویت ذکری فرستاد تا با آن بر جن و انس تحدی کنی. از نظر علامه طباطبائی متعلق «یتفکرون» حذف شده است و تقدیرش این است که مردم در زندگی تو تفکر کنند نه در ذکر (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۳۷۷ و ۳۷۸).

۶. آخرین آیهی مورد بحث در این زمینه آیه‌ای است که در واقع پاسخ‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سؤالاتی بود که از ایشان شده بود. اینکه من هم مثل شما بشری عادی هستم و فرشته نیستم، از ناحیهی خودم مستقلاً از غیب اطلاع ندارم و چنان نیستم که بدون آنکه از وحی بیاموزم به چیزی علم پیدا کنم و همچنین خزاین الهی هم نزد من نیست.» (انعام: ۵۰/۶)

پیامبر اکرم (ص) در این آیه عنوان می‌کنند که من در آنچه شما را بدان دعوت می‌کنم مدعی هیچ امری برای خودم نیستم؛ پس چرا با توقعات بی‌جا از من مَهْر بطلان بر دینم می‌زنید؟



من پیغمبر خدا هستم و تنها ادعایم این است که خدا هر مطلبی را بخواهد به من وحی می‌کند و من مأمور به ابلاغ آن هستم تا شما را به سوی دین توحید دعوت کنم. من در بشر بودن مانند شما هستم؛ اما این دلیل نمی‌شود که شما را به پیروی خود دعوت نکنم چراکه به وسیله‌ی وحی به من معارفی آموخته شده که به شما آموخته نشده است؛ پس فرق من با شما در اینجا مانند فرق بینا و نابیناست که هر دو در انسانیت مشترک هستند اما اوضاع و احوال حکم می‌کند که مثلاً در موقع راه رفتن، نابینا از بینا پیروی کند مانند جاهل که باید از عالم تبعیت کند. پس چرا در این مسئله‌ای که عنوان می‌کنم نمی‌اندیشید و تفکر نمی‌کنید در حالی که جای بسی تفکر دارد که این نوع استفهام با نوعی توییح و سرزنش همراه است (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۷، ۱۳۵ تا ۱۳۸).

### فصل دوم: شعور

الف. شعور از دیدگاه لغوی

۱. «شعور» (به کسر شین) یعنی دانستن، زیرکی. طبرسی ذیل آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی بقره فرموده: «شعور اول علم است از راه مشاعر و حواس و به قولی شعور ادراک دقیق است مأخوذ از شعر (به فتح شین) به معنی موی که دقیق و نازک است و همین‌طور شاعر که در نظم و قافیه دقت دارد (قرشی بنابی ۱۳۷۱، ج ۴، ۴۲).

۲. «شعور» (به کسر شین) در اصل اسمی است برای علم و دانش دقیق چنان‌که در سخنان می‌گویند: «لبت شعری!»؛ یعنی، ای کاش دقیق می‌دانستم!

«مشاعر» حواس و مدرکات. در آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی زمر بیان می‌دارد: «و شما با حواس درست درک نمی‌کنید و درست در نمی‌یابید.» (راغب اصفهانی ۱۳۶۹، ج ۲، ۳۲۸)

۳. «شعور» از ماده‌ی شعور به معنی دانستن و در کاری دقیق و باریک شدن است. مثلاً در آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی بقره به افرادی اشاره می‌کند که به علت عدم شعور و درک صحیح به مفهوم واقعی شهادت پی نمی‌برند و شهیدانی را که در راه خدا جان سپرده‌اند، مرده می‌خوانند و آنان را خطاب قرار می‌دهند که شما نمی‌توانید کیفیت زندگی بعد از شهادت را درک کنید.» (شریعتمداری ۱۳۷۴، ج ۲، ۴۹۵)

۴. «شعور»: کلمه‌ی شعور که به معنای ادراک دقیق است از ماده‌ی «شعور» به فتح شین، به معنای موی گرفته شده و ادراک دقیق را از آنجا که مانند موی باریک است، شعور خوانده‌اند و مورد استعمال این کلمه محسوسات است نه معقولات و به همین جهت حواس ظاهری را مشاعر گویند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۲، ۳۷۲).

۵. شعور آن علمی است که از جنبه‌ی دقیقی چون دقت مو (شعر) بدان دست یازیده شود. به همین دلیل، شاعر را بدین علت شاعر می‌گویند زیرا او در فهم معانی دقیق و تیزبین است. همچنین جو را

به دلیل باریکی اش شعیر می‌گویند. برخی معتقدند مراد از شعور، درک با مشاعر و یا همان حواس است چنان‌که احساس نیز به معنای ادراک با حواس است (عسکری ۱۳۹۰، ۵۹ و ۶۰).

ب. شعور از نگاه تفسیر

بر اساس فهرست استخراج شده از المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم (عبدالباقی ۱۳۹۴) خداوند در فواصل آیات، ۲۳ مرتبه در مورد شعور و درک و فهم از موارد درون آیه یا پیرامون آن صحبت کرده است که همگی در ۲ صیغه‌ی غائب و مخاطب و به صورت ثلاثی مجرد و همچنین در قالب افعال نفی جز یک مورد، آن هم در آیه ۱۱۳ سوره‌ی شعراء که به صورت «لَوْ تَشْعُرُونَ» به کار رفته است، انسان را به درک و فهم فرا می‌خواند.

عمده‌ی محتوای این ۲۳ آیه در مورد منافقان، اهل کتاب، مشرکان، کافران، افراد گمراه و جاهل نسبت به محیط اطراف خود و همچنین بی‌توجهی به عذاب و قیامت است که در ذیل به بررسی بیش‌تر این آیات و دسته‌بندی موضوعی آن‌ها می‌پردازیم.

۱. آیاتی که در مورد ناگهانی آمدن عذاب و قیامت و تکذیب‌کنندگان آیات الهی و پیامبران است.

اول: خداوند متعال در یکی از این آیات می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بُعْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید پیش از آنکه ناگهان و درحالی که بی‌خبرید، عذاب به شما رسد). (زمر: ۵۵/۳۹)

این آیه خطاب به عام و شامل مؤمن و کافر می‌گردد. منظور از «أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ» همان خطاب‌هایی است که با باطن انسان‌ها در ارتباط است و می‌خواهد آن را اصلاح کند. همان خطاب‌هایی که به یاد آوردن خداوند و محبت به او و ترس از او و اخلاص کردن دین برای او، دعوت می‌کند مانند مضمون آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی انفال. غالباً درجایی دعوت به عمل با تهدید به فوت وقت و ازدست دادن فرصت‌ها به کار رفته است که فرد در انجام عمل کوتاهی و امروز و فردا می‌کند و کار را به فردا می‌سپارد. در اینجا است که دعوت‌کننده در مقام تهدید به آمدن ناگهانی موانع، فرد را به اصلاح باطن خود فرا می‌خواند تا او را متوجه کمبود وقت کند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۷، ۴۲۷).

دوم: خداوند در این آیه خطاب به پیامبر در مورد کافران می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بُعْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (آنان شتاب در آوردن عذاب را از تو می‌خواهند، اگر مدتی معین [برای آنان] مقرر نبود، قطعاً آن عذاب [که خواهانش هستند] بر آنان می‌آمد و حتماً ناگاه درحالی که بی‌خبرند، به سراغشان خواهد آمد). (عنکبوت: ۵۳/۲۹)

اینکه کافران از تو شتاب در عذاب را می‌خواهند همان‌طور که امت‌های قبل از تو چنین پیشنهادی را به پیامبرانشان می‌دادند؛ هرامتی را اجلی مشخص شده است و این اجل بین آنان و عذابشان حائل شده که اگر این اجل معین نشده بود، هرآینه این عذابی که انتظارش را می‌کشند، به‌طور ناگهانی برسرشان می‌آمد درحالی‌که از آن بی‌خبر بودند و نمی‌فهمیدند. (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۶، ۲۱۰)

مشابه این مضمون که کفار به دلیل تکذیب آیات خدا انتظار عذاب نمی‌کشند جز اینکه ناگهانی بیاید؛ یعنی درحالی‌که می‌آید که به دلیل اشتغالشان به امور دنیوی از آن غافل هستند و درحقیقت این افراد به‌سوی هلاکت پیش می‌روند، هلاکتی که برای نجات از آن هیچ‌گونه پیش‌گیری به‌عمل نیاموردند و حتی احتمال آن را هم نمی‌دادند، در این آیات نیز مشاهده می‌شود (زخرف: ۶۶/۴۳) و (زمر: ۲۵/۳۹).

سوم: آیاتی که خداوند مشرکین را تهدید به عذاب می‌کند.

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (همانا کسانی که پیش از اینان بودند [به‌همین‌صورت] نیرنگ زدند [تا حق را نابود کنند]، پس خدا بنیان‌شان را از پایه و اساس ویران کرد و سقف [خانه‌هایشان را] از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت، و ازجایی که پی نبردند، عذاب به سویشان آمد.) (نحل: ۲۶/۱۶)

خداوند در این آیه مشرکانی را که با خدا و رسولش مکر می‌کردند، تهدید می‌نماید و یادآوری می‌کند که امت‌های مستکبری که قبل از شما بودند نیز مکر می‌کردند؛ اما خداوند بنیان مکرشان را از پایه و اساس ویران کرد و مکر و نیرنگشان را به خودشان بازگرداند و عذاب را ازجایی که گمان نمی‌کردند، برسرشان فرو فرستاد (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۳۳۹).

در این زمینه نیز آیات مشابهی وجود دارد که مؤید همین مطلب‌اند که مشرکان اغراض‌کننده از خدا و رسول که به حجت‌های واهی از ناحیه‌ی خود دل‌خوش می‌کنند و مسیر گناه و نابودی را برای خود و دیگران فراهم می‌کنند، آیا ایمن هستند از اینکه خداوند عذاب ناگهانی برسرشان فرو فرستد از آنجا که نمی‌دانند و احتمالش را هم نمی‌دهند؟ و این افراد ایمان نیاورده تا اینکه عذاب دردناک را ببینند که در این صورت هم ایمان اضطراری به حال ایشان سودی ندارد چراکه ایمان باید به اختیار باشد تا اثرگذار شود (نحل: ۴۵/۱۶) و (شعراء: ۲۰۲/۲۶) و (یوسف: ۱۰۷/۱۲) (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۲، ۳۸۱ و ج ۱۵، ۴۵۸).

چهارم: دسته‌ی دیگر درمورد ناگهانی آمدن عذاب، آیاتی‌ست که خداوند سنت خود را درمورد اقوام بیان می‌کند.

﴿كُنْتُمْ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (سپس [هنگامی‌که این مصائب مایه‌ی بیداری آنان نشد] به‌جای آن مصائب، رفاه و قراوانی

نعمت قرار دادیم تا [از نظر مال، ثروت، جمعیت و قدرت] فزونی یافتند، [بلکه بیدار شوند؛ ولی رفاه و فراوانی نعمت در بیدارکردنشان مؤثر نیفتاد؛ بلکه برپایه‌ی پندار بی‌اساس] و گفتند: به پدران ما هم به‌طور طبیعی تهیدستی و سختی و رنج و بیماری رسید [و ربطی به رویارویی ما با پیامبران و خشم خدا نداشت]؛ پس به ناگاه آنان را درحالی که درک نمی‌کردند [به عذابی سخت و نابودکننده] گرفتیم. (اعراف: ۹۵/۷)

سنت خداوند در مورد اقوام دو گونه است: ۱. سنت ابتلا به سختی‌ها و ۲. سنت عطای نعمت. هر دوی این سنت‌ها برای آزمایش امت‌هاست. خداوند هر پیامبری را که به‌سوی قومی می‌فرستاد، در پی آن امت را با نامالیمات و محنت‌ها آزمایش می‌کرد تا به‌سویش راه یافته و به درگاهش تضرع کنند؛ اما وقتی قومی متنبه نمی‌شدند و سختان پیامبرشان مؤثر واقع نمی‌شد، سنت مکر را جاری می‌کرد تا دل‌هایشان شیفته‌ی دنیا و مادیات آن شود تا اینکه پیش خود می‌گفتند پدران ما نیز به‌طور طبیعی به محنت دچار شدند و این ربطی به رویارویی ما با پیامبران و خشم خدا ندارد. بعد از اینکه زندگی‌شان طبق سنت الهی روزبه‌روز مرفه می‌گشت و راه ضلالت پیش گرفتند، هر روز به عذاب خود نزدیک‌ترشان کرد و بدون اینکه احتمال بدهند و ناگهانی و درعین غفلت آن‌ها را هلاک می‌کرد؛ زیرا آن‌ها به وسایل دفاعی که در اختیارشان بود، مغرور شده بودند و پیشامدی را که به نابودی‌شان ختم می‌شد، بعید و دور از ذهن می‌پنداشتند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۸، ۲۴۶ و ۲۴۷).

در همین زمینه، خداوند قوم ثمود را مثال می‌آورد که می‌خواستند صالح و خانواده‌اش را از زمین ببرند؛ «اما تقدیر بر هلاکت این قوم بدطینت بود. پس درحالی‌که بی‌خبر بودند و از مکر ما اطلاعی نداشتند، عذاب بر آن‌ها فرستادیم.» (نمل: ۵۰/۲۷)

۲. آیتی که در مورد درک‌نکردن نتیجه‌ی برخی رفتارها یا محیط پیرامون است. خداوند در آیه‌ای از قرآن کریم در مورد این موضوع می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (پس هنگامی‌که وی را بردند و تصمیم گرفتند که او را در مخفی‌گاه آن چاه قرارش دهند [تصمیم خود را به مرحله‌ی اجرا گذاشتند] و ما هم به او الهام کردیم که از این کارشان آگاهشان خواهی ساخت؛ درحالی‌که آنان نمی‌فهمند [که تو همان یوسفی‌ا]. (یوسف: ۱۵/۱۲)

زمانی‌که برادران یوسف او را همراه خود بردند و همگی متفق شدند تا او را داخل چاه بیندازند و (این کار را هم کردند) ما وحی کردیم به یوسف که به‌طور یقین روزی برادران را به حقیقت این عمل‌شان خبر خواهی داد که آن‌ها خواستند تو را از زمین ببرند و پدر را داغ‌دار کنند و نور تو را خاموش کنند بی‌خبر از آنکه این عمل‌شان تو را به عزت و قدرت رساند و برخلاف آنچه گمان می‌کردند باعث

احیای نام تو شد و بر منزلت تو افزود؛ ولی ایشان این را نمی‌فهمند و تو به‌زودی به آن‌ها خواهی فهماند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۱، ۱۳۴).

پس برادران یوسف متوجهی نتیجه‌ی این عمل‌شان نبودند.

باهمین مضمون، ۳ آیه‌ی دیگر نیز وجود دارد (قصص: ۹/۲۸)، (قصص: ۱۱/۲۸) و نمل (۱۸/۲۷).

دو آیه‌ی سوره قصص در مورد کودکی حضرت موسی (ع) است. زمانی که همسر فرعون از او و اطرافیانش خواست که دست از کشتن موسی بردارند و بعد از این پیشنهاد داد که امید است که او در آینده به ما سودی رساند تا بتوانیم او را به فرزندگی بگیریم. این گفته‌های همسر فرعون به‌خاطر این بود که خداوند محبت موسی را در قلب وی افکنده بود. او نیز این سخنان را درحالی مطرح می‌کرد که خود و مخاطبانش نمی‌دانستند حقیقت حال و سرانجام کار چه می‌شود و درحقیقت این خدا بود که چنین پیشنهادی را به دلشان انداخته بود. از طرفی، زمانی هم که خواهر موسی به تبعیت از صحبت‌های مادرش رفت تا ببیند آب، صندوق را کجا می‌برد و همچنان دنبال می‌کرد تا اینکه دید که خادمان فرعون او را از آب گرفتند؛ پس این درحالی بود که فرعونیان متوجه این پیگیری خواهر موسی نبودند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۶، ۱۲ تا ۱۵).

در سوره‌ی نمل نیز ناآگاهی و درک‌نکردن اوضاع پیرامون، مربوط به آنجاست که حضرت سلیمان و لشکریانش به راه افتادند تا به وادی مورچه‌ها رسیدند؛ پس مورچه‌ای گفت: «ای مورچه‌گان به درون لانه‌هایتان بروید مبادا سلیمان و لشکریانش شما را نابود و پایمال کنند درحالی‌که توجهی به این موضوع ندارند.» (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۵، ۵۰۲)

۳. در این دسته، آیه‌ای است که به کیفیت زندگی بعد از مرگ (حیات برزخی) شهدا مربوط می‌شود.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾ (و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید؛ بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات‌اند ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی‌کنید.) (بقره: ۱۵۴/۲)

اشاره‌ی این آیه به زندگی بعد از مرگ و قبل از قیامت است و آن حیات حقیقی (در عالم برزخ) است. منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است که خداوند مؤمنین را با آن احیا می‌کند. خطاب آیه هم به مؤمنین و هم به کافران است. اینکه شهدا بعد از مردن زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید؛ یعنی با حواس خود درک نمی‌کنید همچنان‌که در آیات ۵ و ۶ سوره‌ی تکوین نیز می‌فرماید: «اگر به علم، یقین می‌دانستید، جهنم را می‌دیدید. پس معنایی که از دو کلمه‌ی «مرگ و حیات» در ذهن شماست بر مرگ آنان صادق نیست؛ بلکه مرگ آنان نوعی زندگی است.» این آیه به مؤمنین و اولیای کشته‌شده که به معاد ایمان دارند نیز خطاب می‌شود و به آنها می‌فهماند که کشته‌شدن عزیزشان جز چند روز جدایی چیز دیگری نیست

و همچنین افرادی را که آماده جهاد هستند نیز بیدار می‌کند؛ چون می‌فهمند که با شهادتشان به رضوان خدا و حیاتی طیبه می‌رسند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱، ۵۲۱ تا ۵۲۳).

۴. آیاتی که در مورد حقیقت فساد و دروغ منافقان و همچنین حقیقت عمل کافران و اهل کتاب نازل شده است.

اول: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (به گمان باطلشان می‌خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند؛ درحالی‌که جز خودشان را فریب نمی‌دهند ولی [این حقیقت را] درک نمی‌کنند.) (بقره: ۹/۲)

این آیه حال منافقان را بیان می‌کند، منافقانی که به زبان به خدا ایمان می‌آورند اما در دل آن‌ها اثری از ایمان به خدا مشاهده نمی‌شود. آنان به خیال خود با این ایمان ظاهری خدا و مؤمنین را فریب می‌دهند چراکه گمان می‌کنند کسی از باطن‌شان اطلاع ندارد. اینان درحقیقت گرچه از بعضی فواید ایمان ظاهری‌شان بهره می‌برند اما موقع مرگ که هنگام برخورداری از تمامی آثار ایمان است، خداوند نور خود را از ایشان می‌گیرد و در ظلمت رهایشان می‌کند که چیزی را درک نکنند. به دلیل اینکه دلشان به نور ایمان حقیقی منور نگشته است و همیشه به دنبال تظاهر بوده‌اند؛ لذا راه زندگی‌شان آن‌طورکه باید روشن نمی‌گردد و همواره در معرض خطا هستند و به خاطر همین نفاق و دورویی‌شان خدا رسوای‌شان می‌نماید، دوباره باز می‌ایستند که البته نمی‌دانند اگر خدا بخواهد قادر است از همان اول رسوای‌شان کند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱، ۸۹).

دوباره‌ی منافقان آیه‌ی دیگری نیز وجود دارد که وقتی به آن‌ها گفته می‌شود فساد نکنید، خود را اصلاح‌کننده معرفی می‌کنند و قرآن در جوابشان می‌فرماید: «این‌ها همان فسادگراند که خودشان نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند که چرا با اصرار و پافشاری در راه نفاق تدریجاً گمان می‌کنند که کارها و برنامه‌های‌شان اصلاح‌کننده و مفید است و چون گناه زیاد شود، حس تشخیص درست را از انسان می‌گیرد و تشخیص او را واژگونه می‌کند.» (بقره: ۱۲/۲)

دوم: آیه‌ای که راجع به حقیقت عمل کافران است: ﴿وَهُمْ يَتَهَوَّنَ عَنْهُ وَيَتَوَنَّ عَنْهُ وَ إِن يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (و آنان دیگران را [از توجه به قرآن] بازمی‌دارند و خود نیز از آن دور می‌شوند؛ اینان جز خود را به هلاکت نمی‌اندازند، و [این خطر را] درک نمی‌کنند.) (انعام: ۲۶/۶)

کافران مردم را از پیروی قرآن و توجه به آن نهی می‌کردند زیرا فکر می‌کردند که با این کار قرآن را هلاک کرده و دعوت الهی را از بین می‌برند؛ اما خداوند نور خود را تمام می‌کند. پس با این نهی کردن‌شان، درواقع، خودشان نیز از آن دور می‌شوند و این به هلاکت آن‌ها می‌انجامد و خودشان نمی‌فهمند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۷، ۷۲).



این مضمون در مورد اهل کتاب نیز وجود دارد (آل عمران: ۶۹/۳).

۵. آیه‌ای که در مورد نحوه‌ی صحبت کردن با پیامبر و آثار آن نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آن گونه که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید با او بلند سخن نگویید، مبادا آنکه اعمالتان تباه و بی‌اثر شود و خود آگاه نشوید.) (حجرات: ۲/۴۹)

این آیه بلند کردن صدای خود بالاتر از صدای رسول خدا (ص) و همچنین سخن گفتن با داد و فریاد با آن حضرت را نهی کرده است. به گفته‌ی علامه طباطبائی روی این سخن به مؤمنین است چراکه مؤمنین با تشخیص اینکه این دو عمل زشت بود، مرتکب آن می‌شدند از باب اینکه در خیلی گناهان هم مسامحه می‌کردند و فکر می‌کردند خیلی مهم نیست؛ اما نمی‌دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان اعمال صالحشان می‌شود. زیرا اگر می‌دانستند این کار را انجام نمی‌دادند و راضی به بطلان اعمالشان نمی‌شدند؛ پس خداوند در این آیه آنان را متوجه این خطر عظیم می‌کند که متوجه باشید با این دو نوع حرف زدن اعمالتان را تباه نکنید در حالی که خودتان متوجه نیستید و مؤمنین بعد از نزول این آیه فهمیدند که خطر حبط اعمال در این دو گناه وجود دارد (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۸، ۴۶۱).

۶. آیه‌ای که حقیقت گسترش در مال و فرزندان را بیان می‌کند:

﴿سَأْرِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (در حقیقت می‌خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی‌کنند [که ما می‌خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره‌بختی بیش‌تری فروروند.]) (مؤمنون ۵۶/۲۳)

در حقیقت این آیه این نکته را بیان می‌کند که تأخیر در عذاب کافران و بهره‌مند ساختن آنان از مال و فرزند برای املاء و استخراج است نه خیر خواهی. کافران گمان می‌کردند که مال و فرزند خیرات است که به سرعت به آن رسیده‌اند و خدا در رساندن این خیر به آنان شتاب نموده است؛ اما این در واقع خیالی بیش نبود. چراکه خداوند می‌فرماید: «آیا اینان گمان می‌کنند که افزونی در مال و فرزند از این جهت بوده که دوستشان داشتیم یا نزد ما احترام داشتند و خواسته‌ایم خیرشان را زودتر برای‌شان برسانیم؟ نه، بلکه آنان حقیقت امر را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند و اگر از مال و فرزند بیش‌تر به آن‌ها می‌دهیم برای این است که در طغیان و سرکشی بیش‌تری فروروند.» چنانکه مثل این مضمون در آیه‌ی ۱۸۲ و ۱۸۳ سوره‌ی اعراف نیز آمده است (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۵، ۵۳).

۷. غرض از دعوت دینی منتفع شدن مردم است نه خداوند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَعْمُرُوا فِيهَا وَ مَا يُعْمُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ﴾

(و این گونه [که در مکه می‌بینی] در هر آبادی و شهری رؤسا و سردمداران گنجهکاری قرار دادیم تا در آن [برای گمراه کردن مردم] نیرنگ زنند؛ ولی جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند، و [این واقعیت را] درک نمی‌کنند. (انعام: ۱۲۳/۶)

خداوند در این آیه بیان می‌دارد که در هر قریه‌ای بزرگ‌تر ایشان را از مجرمین رواداشت تا در مقابل پیامبران مکر کنند. در نتیجه، این گروه در ظلمت هستند، اعمالشان در نظرشان زیاد جلوه می‌کند و گروهی دیگر که نور برای‌شان قرار داده‌اند تا با آن در میان مردم زندگی کنند. اما در نهایت، مکر این مکرکننده‌ها به سبب اینکه در ظلمت هستند، سودی برای‌شان نخواهد داشت و همه‌ی ضررها متوجه خودشان است. زیرا مکر موقعی مؤثر و حقیقی است که مکرکننده آن را به منظور ضرر رسانیدن به مکرشونده و از بین بردن غرض و زحمات او انجام داده باشد در حالی که خداوند از دعوت الهی خود سودی عایدش نمی‌شود؛ بلکه همه‌ی نفعش برای مردم است پس کسی که درصدد نیرنگ زدن به خداست، درحقیقت به خودش ضرر می‌زند نه به پروردگارش، چراکه غرض از دعوت دینی منتفع شدن مردم است که خودش [تیرنگ‌زننده] هم یکی از آنهاست پس موهبتی از خودش و امثال خودش دریغ می‌کند و حال آنکه خودشان نمی‌فهمند (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۷، ۴۶۸ و ۴۶۹).

۸. قضاوت در مورد اعمال سابق افراد به عهده‌ی خداوند است: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ (حسابشان اگر واقعاً درک می‌کنید، جز برعهده‌ی پروردگار نیست). (شعرا: ۱۱۳/۲۶)

این آیه سخن حضرت نوح (ع) خطاب به قوم خود بود زمانی که قومش به او گفتند: «چگونه به تو ایمان بیاوریم در حالی که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» و نوح جواب داد: «من از اعمال سابق کسانی که دعوت مرا به سوی خدا پذیرفته‌اند، اطلاعی ندارم زیرا حساب کرده‌های سابق آنان بر من نیست تا تجسس کنم و از آن اطلاع یابم؛ بلکه حسابشان تنها بر پروردگار من است که پروردگار عالم است، اگر شعوری داشته باشید و درک کنید، زیرا خداوند است که برحسب اعمالشان با آنها رفتار می‌کند.» عبارت «لَوْ تَشْعُرُونَ» در آیه درحقیقت یعنی «درک و شعور ندارید» چراکه اگر داشتید، می‌فهمیدید (طباطبائی ۱۳۷۴، ج ۱۵، ۴۱۶).

همان‌طور که ایازی می‌گوید: «تفکر در آیات الهی، هرچند از مقاصد نزول آیات به‌شمار می‌رود، اما درحقیقت تفکر برای تأثیر در قلب و ارتقا به مقام پرهیزگاران و از آن مهم‌تر، بازکردن راه تفکر در آفاق و انفس است و از آن بالاتر، دریافت کلام از صاحب کلام است. درحقیقت، تفکر کردن در قرآن روشی است برای کشف مقاصد دیگر، مانند این مقصد که انسان یقین می‌کند به شهری برود ولی شهر مقصد نهایی نیست؛ بلکه مبدأ وصول مرکز، و مرکز تحقق آرمان است.» (ایازی ۱۳۸۴، ج ۱، ۹۳ و ۹۴)

اگر شخص متفکر قبل از تفکر، تصمیم خود را گرفته باشد و سمت و سوی گرایش مشخص شده باشد، تفکر او به محدوده‌ی خاصی تعلق می‌گیرد. شاهد این مطلب قضیه‌ی ولیدبن مغیره است که از قبل تصمیمش بر این بود که دعوت به قرآن را باطل اعلام کند و قومش را راضی کند که به اسلام گرایش پیدا نکنند. لذا در این محدوده اندیشید که قرآن را چطور معرفی کند، کُهائت یا افسانه یا سحر، پس به این نتیجه رسید که بگوید قرآن سحر و ساخته‌ی دست بشر است. پس به خاطر همین اندیشه‌ی باطل، مورد غضب خداوند قرار گرفت و آیاتی از قرآن در موردش نازل شد: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿۱۰۰﴾ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۱۰۱﴾ نَمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۱۰۲﴾ نَمَّ نَظَرَ ﴿۱۰۳﴾ نَمَّ عَيْسَ وَ بَسَرَ ﴿۱۰۴﴾ نَمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ ﴿۱۰۵﴾ فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهٌ سِحْرٌ يُؤْتِرُ ﴿۱۰۶﴾ إِنَّ هَذَا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿۱۰۷﴾ (او [برای باطل کردن دعوت قرآن] اندیشید و [آن را] سنجید؛ پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ آن‌گاه نظر کرد، سپس چهره درهم کشید و قیافه‌ی نفرت‌انگیز به خود گرفت، آن‌گاه [از قرآن] روی گردانید و تکبر ورزید؛ پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده، چیزی نیست، این جز سخن بشر نیست.) (مدثر: ۱۸/۷۴ تا ۲۵)

### نتیجه‌گیری

دو واژه‌ی «تفکر» و «شعور» در آیات قرآن کریم بارها تکرار شده‌اند که نشان از اهمیت و جایگاهشان دارد. خداوند متعال انسان را به «تفکر، تذکر و تعقل» دعوت و افزون‌براین حتی در آیاتی «عدم تفکر و اندیشیدن» را توبیخ و ملامت کرده است. واژه‌ی «تفکر» در فواصل آیات ۱۳ مرتبه به‌کار رفته است که در این مقاله به ۶ دسته تقسیم شد. «شعور» نیز همانند «تفکر» مقصد تعدادی از آیات قرآن کریم است که خداوند متعال در آنها پاره‌ای از اعمال و رفتارها را به‌دلیل «عدم شعور و درک صحیح» افراد می‌داند. این واژه در فواصل آیات ۲۳ مرتبه به‌کار رفته که به ۸ دسته تقسیم گردید. «تفکر» در صورتی انسان را به حق و حقیقت رهنمون می‌کند که از هرگونه پیش‌داوری و دلبستگی به دور بوده باشد و آلا انسان به‌همان نتیجه‌ی دل‌خواه خودش می‌رسد که از پیش آن را تعیین کرده و عملاً تفکری صورت نگرفته است.

منابع و ارجاعات

- انصاریان، حسین. (۱۳۸۳). ترجمه قرآن، ج ۱، قم: اسوه.
- ایازی، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۴). تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی (ره)، ج ۱، تهران: عروج.
- مرکز فرهنگ و معارف قرآن. (۱۳۸۶). اعلام قرآن از دایره المعارف قرآن کریم، ج ۱، قم: موسسه بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۶۹). مفردات الفاظ قرآن، ترجمه و محقق: غلامرضا خسروی، ج ۱، تهران: مرتضوی.
- شریعتمداری، جعفر. (۱۳۷۴). شرح و تفسیر آیات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، ج ۱، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی انتشارات آستان قدس رضوی.
- شریعتمداری، جعفر. (۱۳۷۵). شرح و تفسیر آیات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، ج ۱، ج ۳، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی انتشارات آستان قدس رضوی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین. (۱۳۷۴). المیزان، ترجمه: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۵، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی.
- عبدالباقی، محمدفواد. (۱۳۹۴). المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم بحاشیه المصحف الشریف، ج ۴، قم: زکات.
- عسکری، ابی هلال. (۱۳۹۰). الفروق اللغویه، مترجمان: مهدی کاظمیان و زهرا رضاخواه، ج ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عضیمه، صالح. (۱۳۸۷). معناشناسی واژگان قرآن (اصطلاحات قرآنی)، ترجمه: حسین سیدی، ج ۳، مشهد: آستان قدس رضوی.
- قرشی بنابی، علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن، ج ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه

References

- Ansarian, H. (2004). *tarjomeye quran*, 1<sup>st</sup> Ed., Qom: Osveh.
- Ayyazi, S. M. (2005). *tafsire quran bargereftteh az ?āsāre ?emām xomeini*, 1<sup>st</sup> Ed., Tehran: Arooj.
- Institute of Culture and Quran. (2007). *?a?lāme quran ?az dāyerat-al ma?ārefe qurane karim*, 1<sup>st</sup> Ed., Qom: Boustane Ketab.
- Ragheb Isfahani, H. (1990). *mo?radāte ?alfāze quran*, translated by: Gholamreza Khosravi, 1st Ed., Tehran: Mortazavi.
- Shariatmadari, J. (1995). *farh va tafsire ?āyāte quran bar ?asāse tafsire nemooneh*, 1<sup>st</sup> Ed., 2<sup>nd</sup> Vol., Mashhad: Islamic Research Foundation of Aстане Quds Razavi.

- Shariatmadari, J. (1996). *farho tafsire ṛāyāte quran bar ṛasāse tafsire nemooneh*, 1<sup>st</sup> Ed., 3<sup>rd</sup> Vol., Mashhad: Islamic Research Foundation of Astane Quds Razavi.
- Tabataba'i, S. M. (1995). *al-mizān*, translated by: Seyyed Mohammad Bagher Mousavie Hamedani, 5<sup>th</sup> Ed., Qom: The Publication Office of the Instructors Society of Qom Seminary.
- Abd al-Baqi, M. (2015). *al-mo'jam...*, 4<sup>th</sup> Ed., Qom: Zhekan.
- Askari, A. (2011). *al-foroug al-loqavieyeh*, Translated by: Mehdi Kazemian and Zahra Rezakhah, 1<sup>st</sup> Ed., Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies Pubs.
- Udaymah, S. (2008). *maḥnāfenāsiye vāžegāne quran (ḥestelāhāte qurāni)*, translated by: Hussein Seyyedi, 3<sup>rd</sup> Ed., Mashhad: Astane Quds Razavi Pubs.
- Qarashi Bonabi, A. (1992). *qāmuse quran*, 6<sup>th</sup> Ed., Tehran: Dar al-kotob al-eslamiyeh.

**HOW TO CITE THIS ARTICLE**

Mohammad Beigi, Sh., Golpich, H. (2019). The Content Analysis of "Thought" and "Consciousness" in Last Word of the Verses of the Holy Quran. *Language Art*, 4(1):7-26. Shiraz, Iran. [in Persian]

**DOI:** 10.22046/LA.2019.01

**URL:** <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/98>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### The Content Analysis of “Thought” and “Consciousness” in Last Word of the Verses of the Holy Quran

Shahrokh Mohammad Beigi<sup>1</sup>

Associate Professor of Persian Language and Literature Department,  
Shiraz University, Iran.



Fatemeh Golpich<sup>2</sup>©

Master student of Quran and Hadith Sciences, Jurisprudence and  
Quran Sciences Department, Shiraz University, Iran.



(Received: 15 December 2018; Accepted: 05 February 2019; Published: 27 February 2019)

The aim of some verses in expressing the signs to discover the final destination of creation is “thinking”. “Consciousness” is also one of the main Quranic discussion to which some verses have been dedicated. The Omnipotent has invited human beings to “think”, “hint”, and “reason”. Moreover, even He reprimands and reproaches “the lack of thought” in some verses. Therefore, we have done the content analysis of those verses in which the roots of the words “fekr” (thought) and “ʔeʔr” (consciousness) have been used in the last word. This paper consists of two chapters, the first chapter is on “thought” and the second is on “consciousness”. Each chapter contains two parts in which at first, the words were examined morphologically, and then they were studied through interpretation. From the interpretation point of view, the individual verses have been studied separately, and the content analysis of those verses motivating the man to “think” as well as the verses discuss the “lack of consciousness and correct understanding” was done.

**Keywords:** The Holy Quran, Verse, Thought, Idea, Consciousness, Perception, Understanding.

<sup>1</sup> E-mail: sh\_beygi@yahoo.com

<sup>2</sup> E-mail: golpich\_m@yahoo.com © (Corresponding Author)